

راجع به مسئله ذر و عالم ذر، نظرات مختلفی

هست

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد راجع به مسئله ذر و عالم ذر،

نظرات مختلفی هست و طبعاً آن آیه‌ای که در قرآن

دلالت بر این معنا می‌کند، یک آیه نسبت به این

مسئله نمی‌شود گفت که ظهور دارد یا تصریح دارد،

و آیات دیگری هم هستند که اشاره دارند؛ حالا

عرض می‌کنیم.

و روایات در این زمینه حکایت از همین معنا

دارد. یعنی در این قضیه، روایات همان آیه را تفسیر

می‌کنند و توضیح می‌دهند. قبل از طرح این روایات،

به این مسئله باید اشاره کرد که مسئله تفسیر آیات،

اگر چنانچه مورد تأیید روایات قرار بگیرد، و منافات

ظاهری با آن آیات نداشته باشد، می‌شود گفت که

همان مفهوم روایات معنای خود آیات است. و در

این زمینه روایات مختلف است. بعضی روایات در

مقام فقط بیان ظاهر است و بعضی از آن‌ها در مقام شأن نزول و حالاً مثلاً بیان مصداق است^۱. و ما نمی‌توانیم نسبت به روایات در تفسیر آیات بی تفاوت باشیم.

يك شبهه‌ای در این جا برای بعضی ممکن است به وجود بیاید که اینکه می‌گویند **إِنَّ الْقُرْآنَ يَفْسِرُ بَعْضُهُ بَعْضاً**^۲، این معنایش صرف نظر کردن از روایات نیست، علی‌کُلِّ حال ما در تبیین و توضیح و تفسیر آیات به روایات نیازمند هستیم و محتاجیم و بدون کمک از روایات، انسان بسیاری از آیات را نمی‌تواند معنا کند و **يك** معنای ظاهری است و **يك** معنا، معنای باطن و حقیقت است. و این منافات ندارد که خود آیات **يك** معنای ظاهری داشته باشند. مثلاً فرض کنید که در این آیه‌ای که راجع به قصاص است: **... وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ**

^۱ برای بیشتر بر این موضوع رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۱ ص ۳۹ و ۴۰ پایان سوره الحمد، بحث آخر روائی، طبع دارالکتب الاسلامیه
^۲ نهج البلاغه خطبه ۱۳۳ و ۱۸ تفسیر شریف الصافی للفیض الکاشانی رضوان الله علیه ج ۱ ص ۷۵ المقدمه الثانية عشرة و تفسیر شریف المیزان ج ۱ مقدمه تفسیر

این آیه، در مورد قصاص است و ولی دم را در این جا اثبات می‌کند. این منافات ندارد با این روایاتی که هست که منظور از این آیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام است و آن ولی دمش حضرت ولی عصر است، و این مصداق اتمّ این آیه است^۲، اما استفاده یک حکم فقهی از این آیه ایرادی و اشکالی ندارد انسان در این جا داشته باشد.^۳

اگر روایات در این جا آمدند و یک معنایی برای این قرآن، برای آیات اثبات کردند، قطعاً ما آن را یا به معنای ظاهر یا به همان معنای باطن باید اخذ کنیم. زیرا تشخیص مفاهیم و مبانی آیات، تشخیص با اهل بیت و با افرادی است که این‌ها مهبط وحی‌اند و آن‌ها فقط اهل بیت هستند. پس اینکه می‌گویند نیازی به روایات نیست این غلط است. ما بدون روایات نمی‌توانیم معنای این آیات را بفهمیم. مثلاً

^۱ سوره الاسراء (۱۷) قسمتی از آیه ۳۳

^۲ رجوع شود به تفسیر شریف نورالثقلین ج ۳ ذیل آیه

^۳ رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۱۳ بحث روائی ذیل آیات ۲۳ تا ۲۹

فرض کنید که یک آیه‌ای درباره وضو هست که اگر روایات نباشد، آیه خودش معنای دیگری را می‌دهد. و کسی را من ندیده‌ام که - از شیعه - که بدون استفاده و استناد به روایات بخواهد معنایی را تفسیر کند، تفسیر آیه‌ای بکند و من یک همچنین چیزی را مشاهده نکرده‌ام. حتی در تفسیرالمیزان که معروف است به این که تفسیر آیه به آیه است، بالاخره ایشان روایاتی را در جهت تأیید یا نفی بعضی از آراء نقل می‌کنند و بدون این مسئله اصلاً به نظر می‌رسد تفسیر آیات جای ضعف دارد و جای نقص دارد و با استفاده از روایات باید باشد. و واقع مسئله هم همین است.^۱

در روایات از ائمه، این همه ما روایات داریم: معانی آیات را از ما پرسید، این وحی در منزل ما آمده، محلّ و مهبطش قلوب ما هست^۲، این‌ها همه چیست؟ وحی همین آیات است دیگر. همین آیاتی است که هم در

^۱ تفسیر شریف المیزان ج ۳ ص ۷۷ تا ۹۰ بحث آخر روایی ذیل آیات ۷ تا ۹ سورة آل عمران طبع دارالکتب السلامية
^۲ الکافی ج ۱ ص ۲۲۸ کتاب الحجّه باب انه لم یجمع القرآن الا الائمه علیهم السلام و انهم یلمعون علمه کله و تفسیر شریف الصافی ج ۱ المقدمة الثانية

مورد شأن نزول و مصادیق، و همین طور نسبت به خود مفهومش، ما باید به آنها نظر بدهیم و معانی را در آنجا ادراک بکنیم. چون آیات قرآن این معانی اش معانی ای نیست که برای همه افراد در هر سطحی باشد. گرچه مخاطبین این قرآن همه افراد هستند، ولی اینها دارای مضامین مختلفه و مراتب مختلفه ای هستند. بدون توجه به روایات کجا ما می توانیم حروف مقطعه قرآن را خودمان بفهمیم؟ امکان ندارد. خب این باید از طرف آنها باشد دیگر. حالا بعضی از آن مطالب را برای ما نقل کرده اند، بعضی هایش که این مربوط به اسرار است، آن نقل نشده، خود انسان به آن می رسد و بعضی ها رسیده اند و همانها رسیدند ... منتها خب حالا مجاز به ابراز و اظهارش نیستند. دلیلی بر این که فقط هرچه ملقای به مخاطب هست همان فهم عادی و فهم عرفی هست که بر این مسئله این قضیه دلالت ندارد. بله ... ولذا مثلاً در آیه شریفه که مربوط به طعام است **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ**

صَبًّا* ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا^۱ در این جا يك معنا معنای

ظاهری است که فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ، کیفیت ظهور رحمت و برکات را در این آیه بیان می‌کند که چطور به يك زمین میت این برکات خدا و رحمت نازل می‌شود و سبز می‌شود و آب‌ها جاری می‌شود و طبعاً وسیله برای استمرار حیات و بقاء حیات در این جا جاری می‌شود. امام صادق از آن طرف می‌فرماید:

فليَنظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ عِلْمِهِ مِمَّنْ تَعَلَّمَهُ^۲. خب این فليَنظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ عِلْمِهِ مِمَّنْ تَعَلَّمَهُ که از که دارد این علم را تعلم می‌کند؟ این معنا معنایی است که اینجا باید امام بیاید و این معنا را بیان کند. ما اگر فرض کنید صد سال هم می‌گرفتیم می‌نشستیم، هیچ نمی‌فهمیدیم منظور پروردگار از این آیه این هست. **فليَنظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ عِلْمِهِ مِمَّنْ تَعَلَّمَهُ** یا **مِمَّنْ يَتَعَلَّمُهُ**. این معنا معنایی است که وقتی انسان نگاه می‌کند می‌بیند که این عجیب است، خیلی عجیب است.

^۱ سوره عبس (۸۰) آیه ۲۴ تا ۲۶

^۲ تفسیر شریف الصافی للفیض الکاشانی رضوان الله علیه ذیل آیه

و عجیب است، يك وقتی من دیدم بعضی‌ها اصلاً آمده‌اند از این آیه استفاده فقهی دارند می‌کنند نسبت به طهارت و نجاست بعضی از چیزها، بعضی از اطعمه و اشربه، گفتم آقا این آیه اصلاً دلالت بر این قضیه ندارد، فلینظر الإنسان إلى طعامه ... دلالت می‌کردند این جا باید در هر موردی باید قاعده احتیاط جاری کرد و تا انسان یقین به طهارت نکند و یقین به حلیت نکند نمی‌تواند در این جا تناول کند. چون این لام در فلینظر لام وجوبیه است. گفتم آقا این روایت اصلاً راجع به علم است، اصلاً در این جا این مسئله چیزدیگری است.

این‌ها نکاتی است که خدای متعال نمی‌تواند هر چیزی را به صورت ظاهر بیان کند. باید این مطالب از دریچه خودش که همان دریچه وحی است برسد. و اَلَّا خدا بیاید بگوید بلند شو بیا دنبال امام صادق برو و هرچه امام صادق بگو گوش بده؟ خب این در لفافه این مسائل می‌آید. حتی اصلاً مسائلی که مربوط به ولایت است، اصلاً ما در قرآن نداریم،

این‌ها همه در لفافه است، همه در کنایه و در اشاره است. اسم پیغمبر در قرآن آمده، چند جای قرآن است، ولی کجا اسم امیرالمؤمنین آمده؟ نیامده دیگر. بله، آیاتی در شأن نزول حضرت در موارد مختلف آمده، ولی اسم نیامده. می‌دانید چرا؟ چون ولایت باطن تشریح است و باطن هیچ وقت نباید ظاهر بشود. اگر قرار بر این است که ولایت باطن باشد و بر این باطن مردم امتحان بشوند، و به واسطه این باطن بهشت و جهنم پدیدار بشود، و به واسطه این باطن مراتب و ارتقاء نسبت به افراد پیدا بشوند، خوب دیگر نمی‌تواند خدا ظاهر بگوید، چون همه چیز از بین می‌رود^۱.

یعنی اگر خدا ولایت امیرالمؤمنین را می‌آمد به نحو ظاهر بیان می‌کرد، اسم می‌آورد، اصلاً تمام بساط شرع همه برچیده می‌شد. چون اسم هست دیگر، وقتی که هست، بنابراین مخالفی دیگر نمی‌تواند بیاید جلو قد علم کند. الآن می‌گویند نه، آقا واقعه غدیر آمده گفته

^۱ رجوع شود به کتاب شریف معادشناسی ج ۴ ص ۱۰۵

من کنت مولاه محبت است و این چیزها و ما هم قبول داریم. هان؟ محبت است و دوستی و این چیزها، این آمده توصیه به اهل بیت کرده. مگر همین تعبیرات و توجیهاتی که الآن دارند سنی‌ها و مفسرینشان می‌کنند چیست دیگر؟ خب همین هست. در باب عید غدیر الآن این احمق‌ها فکر این را نمی‌کنند سه روز پیغمبر آن‌جا بایستد و مردم بایستند بگویند علی را دوست داشته باشید؟! اگر این پیغمبر است من یکی دست از این شریعت برمی‌دارم! این پیغمبر عقلش پاره سنگ برداشته! سه روز در آن گرما مردم را نگه دارد بیاید بگوید این را دوست داشته باشید؟ این چه عمل لغو و سفیهانه‌ای است که يك فرد عادی انجام بدهد. اگر يك فرد عادی انجام بدهد شما دیگر پشت سرش نماز نمی‌خوانید چه برسد به این‌که پیغمبر بیاید انجام بدهد.^۱

حالا کاری به این نداریم، از این صرف نظر

^۱ رجوع شود به امام شناسی ج ۷ ص ۱۳۱ تا ۱۴۲ و ص ۲۸۰ تا پایان کتاب

کنیم. اما اگر می‌آمد صریح بیان می‌شد، نه یک آیه، دو آیه که کسی نتواند حرف بزند. ده جای قرآن اسم علی می‌آمد. همین علی بن ابی طالب فلان، همین به خصوص که پدرش ابوطالب است و مادرش فاطمه بنت اسد و پسر عموی پیغمبر، خب نه دیگر اگر قرار بر این است که صریح باشد، آدم باید صریح بیاید بگوید دیگر. درست شد؟ همین این علی بن ابی طالب بعد از فوت پیغمبر سر جایش نشسته و همان کاری را انجام می‌دهد که پیغمبر انجام می‌داد. دیگر عمر و ابوبکر اینجا چکار می‌کردند؟ آن‌ها می‌رفتند کاسه کوزه‌شان را جمع می‌کردند دیگر! دیگر عبدالرحمن بن عوف و نمی‌دانم فرض کنید که مخالف و معاند این‌جا چه می‌کند؟

باید اسم علی مخفی بماند تا آن کسی که در ذاتش خرده شیشه دارد بتواند بیاید خرده شیشه‌اش را نشان بدهد. تا آن افرادی که در ذاتشان ... و الّا همه اسباب و وسائل از آن‌ها گرفته می‌شود، عالم امتحان به هم می‌خورد. توجه کردید؟ اصلاً باید اسم علی مخفی بماند. اگر اسم علی ظاهر بشود، حقد‌ها

و حسدها کجا دیگر می‌تواند بیاید خودش را نشان بدهد؟ معاندت‌ها و عنادها و حقد‌های بدر و حنین کجا می‌خواهد بیاید، بستر و زمینه و ظرف برای ارائه دیگر ندارد. آن وقت دیگر در آن جا بین سلمان و بین غیر سلمان دیگر شناخته نمی‌شود. مراتب فرض بکنید که تقوا و ایمان در آن جا محقق نمی‌شود، همه می‌دانند دیگر، می‌دانند همین است دیگر، کسی هم نمی‌تواند حرف بزند. حرف بزند: ا! آقا مقابل پیغمبر ایستادی؟ مقابلِ ...

باید زمینه جوری باشد که بشود مقابل امام حسین ایستاد. اصلاً دنیا باید این طور باشد. آن زمان زمان حضرت است. آن زمان حضرت دیگر این حرفها نیست، همه چیز دیگر بر پا می‌شود و می‌آید یا علی، هرکس می‌خواهد گوش بدهد بدهد، هرکس هم نمی‌خواهد، به قول مشهدی‌ها همه از یک طرف، همه از یک کنار خلاصه ترتیب همه را می‌دهد! آن جا دیگر این خبرها نیست. اما تا آن موقع می‌خواهد برسد، همه باید رشدشان را بکنند، همه باید در هر زمینه از آن مسائل نفس عبور کنند. و الا

اگر عبور نکنند رشد ندارد، معنا ندارد.

یک قضیه اتفاق افتاد بعد از مرحوم آقا، و این قضیه واقعاً قضیه عجیبی بود. برای من فقط این مسئله مشکلاتی را که در ذهن داشتم را حل کرد!^۱ مرحوم پدر ما خیلی در مسائل دقت داشت، خیلی در مسائل ایشان دقت داشت. دقت ایشان به حدی بود که مثلاً حتی ما دست و پایمان را جمع می‌کردیم. وقتی ایشان یک کاری داشت، یک دفترچه داشت، برمی‌داشت آن کاری که داشت با مداد توی آن دفترچه می‌نوشت، یک دو سه چهار و فرض کنید تا فردا بگوید که آقا بروید این کارها را انجام بدهید. مثلاً ما را صدا می‌زد، تو برو این‌ها را بگو، کس دیگر را صدا می‌زد این‌ها را انجام بده، بعد به ما می‌گفت وقتی انجام دادید، بیایید به من بگویید که من خط بزنم! نه این که بروید انجام بدهید و بروید! من همین طور فکرم مشغول است.

یک دفعه من یک کار ایشان را انجام دادم، سه روز هم گذشت! من دیگر چه می‌دانستم بیایم به

^۱ اسرار ملکوت ج ۳ ص ۲۱۳

ایشان بگویم که آقا من رفتم انجام دادم و تمام شد
دیگر! گزارش نمی‌خواهد دیگر! حالا بیایم یک
گزارش هم بدهیم! خب انجام دادیم.

- آقا من نگفتم بهت نگفتم برو آن را انجام بده.

- گفتم آقا جان سه روز پیش شما گفتید و من هم

انجام دادم.

- چرا نیامدی بگویی؟ سه روز است که فکر من

مشغول است! ببینید! سه روز است فکر من مشغول

است. وقتی بهت می‌گویم برو این را انجام بده برگرد

و بگو که من خط بزنم. تا نگفتی من این خط را

نمی‌زنم، و این همین طوری روی میز من است و این

مسئله هنوز روی میز من است و من خیال می‌کنم که

توانجام ندادی. خب این‌ها همه به صورت ظاهرشان

عمل می‌کنند دیگر، به صورت باطن که نمی‌کنند. ما

چه می‌دانیم آن‌ها در فضای خودشان چه هستند، آنی

که از هزارتا خیال من خبر دارد، نمی‌داند من انجام

داده‌ام؟! خب این که دیگر اگر کسی نداند من یکی

که می‌دانم بابا! این‌ها حالا روی حساب‌های ظاهر

خودشان است، ما چه می‌دانیم چه کار می‌کردند.

علی کل حال ما مکلف به این بودیم که انجام دادیم بیاییم بگوییم. این آدمی که آنقدر دقیق است، پول به من داده ایشان، برو این پول را به فلان شخص بده. من داشتم می‌آمدم طهران، یک دفعه عجله داشتم، هواپیما دارد می‌رود، اتفاقاً با خودشان هم بودیم، یک قضیه‌ای داشت. من دیدم نمی‌توانم به طرف بدهم، دادم یکی از رفقا برود بدهد. بعد وقتی که آمدیم طهران در ماشین: آقا آن پولی که به تو دادیم به فلانی دادید؟

گفتم: بله آقا جان به دستش رسیده.

- ازت سؤال کردم دادی یا نه؟! درست جواب

بده! به دستش رسیده چیست؟ دادی یا ندادی؟

گفتم: دادم به فلانی برد.

- مگر خودم بلد نبودم به او بدهم؟

این حرف‌ها برای انسان راه و سلوک

است‌ها! این رعایت قضیه، که چقدر این‌ها دقیق

بودند!

- من وقتی می‌گویم تو بده، لابد یک قصدی

دارم، و الا می‌دادم یکی دیگر بدهد. منظور من صرفاً

این پول دادن نیست، منظور من رعایت شئون اوست
که این رعایت شئون فقط به دست تو برآورده
می‌شود!

توجه کردید؟! نه فقط یک پول به دستش
برسد. این‌ها همه برای ما ادب بوده‌ها! ما را این‌طوری
تنبیه می‌کردند! که بفهمیم. که الان چه کنیم.
می‌گفتند: تو فکر این را نمی‌کنی که شاید از
این که شخص دیگری از این قضیه مطلع شده
ناراحت شده باشد؟

گفتم: چرا.

گفتند: پس بنا بر این تو نباید این کار را بکنی.
هرچه به تو می‌گویم فقط همان را برو انجام بده.
خب شما یک همچین را آدمی کجا سراغ
دارید؟ کجا سراغ دارید؟ حالا این آدم با این دقت،
بیايد از دنیا برود، و راجع به بعد از خودش چیزی
نگوید! اصلاً مگر امکان دارد؟ مگر امکان دارد؟ آقا
یک آدمی که فرض کنید که دو تا کلاس سواد دارد،
سه تا وصیت‌نامه می‌نویسد! الآن آدمی که فقط پا
روی بیل می‌گذارد وصیت‌نامه دارد در خانه‌اش!

آن وقت یک همچنین شخصی با این دقت، که
رفقایی که در زمان ایشان بودند حالا شاید از من هم
بیشتر مسائل و وضعیت ایشان را در خودشان
احساس کرده‌اند.

چطور می‌شود ایشان از دنیا برود و راجع به
بعد از خودش وصیت نکند. بنده تا آن ثانیه آخر
بالای سر ایشان بودم. سر ایشان روی دست چپ من
بود که از دنیا رفت. درست شد؟ آن وقت چطور
می‌شود که یک همچنین آدمی از دنیا برود و چیزی
نگوید؟ این همین است! این می‌خواهد آن جریان
ولایت مخفی باشد که حالا هر کجا در عالم است، ما
که دیگر خبر نداریم! نمی‌دانم اصلاً روی زمین
هست، روی زمین نیست و آن امتحانی که قرار پیش
بیاید، آن به این وسیله پیش بیاید. گرچه با یک
عباراتی، فلان ... ولی خب می‌توانند موقع آخر، آن
شب آخر بردارد بنویسد، به همه هم بروید نشان
بدهید این کاغذ را آنقدر بچرخانید و به همه افراد
زیراکس کنید از آن، پخش کنید، نمی‌دانم ...

این چیزی نیست که شخص از این مسئله

فوق العاده به این مهمی آن هم این آدم بی اطلاع باشد، و می توانیم بگوییم اصلاً جزو ممتنعات است. اصلاً از مسائل ممتنع است این قضیه. این می خواهد آن جریان پیش بیاید. آن قضیه امتحان می خواهد پیش بیاید. آن تقابل ها بیاید، آن مسائلی که همه در نفوس هست، همه قضایا. و آن کسانی هم که خب خیلی راهشان، مکتبشان، نفسشان در همان راستا هست، آن ها در این زمینه بیایند حرکت کنند و بروند.

و شاید هم در این جا مسائل دیگری هم شاید یک چیزهای باطنی دیگری بوده که نباید خیلی مطالب رو بشود، ممکن است معاندینی باشند در این وسط بخواهند خراب کنند، چوب لای چرخ بگذارند و این جا بیایند و خلاصه در صدد دربیایند. چون هست از این مسائل دیگر. یا اینکه نه، هیچ خبری نیست، یک آقای بود و رفت و بعد هم تمام شد. این جا مسائل خیلی هست. اما یک چیزی که به نظر من می رسید، یکی اش این بود و دیدم این توجیه قابلی می تواند داشته باشد که این مطلب باید

رو بیاید، باید افرادی که این‌ها فرض کنید که در یک حال و هوای دیگری بودند، این‌ها زمینه برای بروز و ظهورشان این فراهم بشود. چطور است که بعد از فوت ایشان بنده شنیدم که در یک مجلسی گفته بودند: دیگر آن کسانی که در زمان حیات ایشان دستور می‌دادند، دیگر حالا بروند بساطشان را جمع کنند!

بینید! چه زود يك دفعه قضایا معلوم شد، و چه

زود مسائل آن چه را که در درون بود، آن مسائل پیدا

شد و بیا، بروها پیدا شد، ابوسفیان‌های این امت، و

ابوسفیان‌هایی که در میان آن‌ها بودند، دیگر مجال برای

عرض می‌شود که فلتقفوها تلقف الکره.^۱ آمدند و

گفتند که همان‌هایی که اعتقادی نه به ولایت اولیاء

داشتند، وقتی هدیه می‌آوردند برای مرحوم آقا، ایشان

توسط من هدیه آن‌ها را پس می‌فرستادند، آن‌ها آمدند

دوره گردان این معرکه شدند و همان کلام

^۱ کتاب «الفردوس الاعلی» تألیف شیخ محمد حسین کاشف الغطاء؛ با تعلیقه سید محمد علی قاضی طباطبائی، ص ۲۰ و ص ۲۱ و امام شناسی ج ۷ ص

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا *** خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحَةٌ

نَزْلٌ^۱

همان قشنگ پیدا شد. همان آن زمینه قشنگ

پیداشد.

و بعد هم وارد شدن در این مسائل و دیدید

که چه شد و به کجا رسید! دیگر کار به کجا رسید

که واقعا آدم خجالت می کشد که بیاید به زبان بیاورد

از آن مقام منیع به چه حضيض ذلتی خیلی ها سقوط

کردند. سقوط کردند و به کجا رسید واقعا کار به کجا

رسید. آدم واقعا خجالت می کشد. یک وقتی چند

سال پیش بود، دو سه سال پیش یک سفری داشتم،

آن جا یک نامه ای نوشتم برای بعضی ها و گفتم واقعا

شما در مقابل آن چه که دارید انجام می دهید جلوی

بزرگان و آن ها واقعا جواب دارید؟

این که الان دیگر صدای مرده شور هم درآمد!

الآن در این اوضاعی که دیگر صدای مرده شور

درآمده. گفت آنقدر آتش شور بود که صدای آشپز

^۱ نور ملکوت قرآن ج ۲ ص ۵۹۸

هم درآمد و گریه و فلان ... حالا چسبیده‌اید به
همین قضایا و مسائل! بابا جان دارید می‌بینید دیگر
چه وضعیتی هست و چه اوضاعی هست و دیگر از
خجالت خلق الله سرشان را بالا نمی‌توانند بکنند. از
این‌هایی که یک وقتی مورد تأیید بودند و به واسطه
همین تأیید چه بر سر مردم رفت. این‌ها حالا دیگر
باز رها نمی‌کنند.

شنیده‌ام چندی پیش بعضی از این‌ها گفته‌اند:

نه! اصلاً هیچ طوری نیست! همه چیز خوب است!
انگار نه انگار! گفتم این دیگر چه یابویی
است! واقعاً! آخر یابو هم حدی دارد دیگر! یکی
خیلی یابو است!

یعنی ... می‌گویند همه، مجلس و وکیل و
ملت و مردم و بالا و ملائکه و چپ و راست، جن و
انس دارند می‌گویند: اوضاع ...

– نه! طوری نیست! هیچ طوری نشده‌س‌ها!

اصفهان‌ی هم هست اتفاقاً!

– قضیه اتفاق نیفتاده! همه چی خوبه اتفاقاً! هیچ

طوری نشده‌س! هیچ خبری نیس!

واقعاً یابو، طرف یابو باشد، این یابو هم
می گویند می فهمد بیچاره! پایش برود در سوراخ ...
این ها چیست؟ این همان است! آنی که الآن
دارد این کار را انجام می دهد، باید این زمینه پیش
بیاید تا معلوم بشود این همانی است که اگر در روز
عاشورا بود تیر در چله کمان می گذارد. همین عمامه
به سر! همینی که دارد این حرف را می زند! که هیچی
نشده سها! خب چی شده؟ الحمدلله! همه چی
خوبه س!

همینطور! این همان است که در روز عاشورا
...! خیال می کنید حرمه که بود؟ این ها بودند!
آقا جان همین ها بودند! این آقایی که الآن، شیخی که
دارد این حرف را می زند و این را می گوید همین در
روز عاشورا تیر می زد به سر علی اصغر! به آن جدّم
امام حسین قسم می خورم که این در روز عاشورا این
کار را می کرد. چرا؟ چون یک جریان است!^۱ تو الآن
خورشید را داری انکار می کنی می گویی شب است.

^۱ رجوع شود به نور ملکوت قرآن ج ۱ ص ۳۲۸ تا ۳۴۸ طبع اوّل و ص ۳۷۴ تا ۳۸۸ طبع دوّم و امام شناسی ج ۱۲ ص ۱۳۴ و ۱۳۵

در روز عاشورا چه می کردی؟! اینها که در روز
عاشورا آمدند امام حسین را شهید کردند. اینها دم
نداشتند والله! سُم نداشتند! انیاب و اغوال نداشتند.
همینها بودند! همینها بودند که وقتی سیدالشهداء
آمد در مقابل آنها محاجه کرد، گفتند اَلَّا وَبِاللَّهِ حَسْبِنَا
این حرفها را برای خودت می زنی، یا بیا بیعت بکن
یا ما هیچی حالیمان نیست. همین است دیگر! خب
بفرمایید! بنده حی و حاضر نمونه اش را بعد از هزار
و چهارصد سال نشانتان دادم. در این اوضاع مملکت
می گوید: هیچی نشده! آقا هیچی ... الحمدلله! همه
چی خوبه س!

چرا؟ چون تمام کارها می رود زیر سؤال!
برای این که کارهای خودش و بقیه، حالا نرود زیر
سؤال، تمام حقایق را انکار می کند. تمام واقعیات را
انکار می کند. درست؟ خب تا یک همچین زمینه ای
پیش نیاید که این افراد نمی توانند خودشان را نشان
بدهند.

لذا شما نگاه می کنید چهره ها همه مسخ، همه
عوض شده، آدم نگاه می کند کدورت می آید

می‌گیردش. اصلاً منقلب می‌شود، کدورت می‌آید
می‌گیرد. این‌ها مربوط به چیست؟ این‌ها برای این
است که هی آمده پرده انداخته. هی پرده انداخته
روی پرده دیگر، روی پرده دیگر، روی پرده دیگر
هان! هی دارد در نفسش می‌رود، می‌رود، می‌رود
انکار انکار انکار، تا جایی که هفتاد میلیون جمعیت
ایران بیایند بگویند این است، می‌گوید نه خیر! این
است! که گفته این است؟! بابا هفتاد میلیون دارند
می‌گویند این است، از خودشان هم دارند می‌گویند
این طوری است، نه مخالف!

- اشتباه می‌کنند! چشمت عوضی می‌بیند! مثلاً
اینو، چشمت خربزه می‌بیند! این خربزه است، آب
نیست! چشمت بیخود آب می‌بیند! این الآن هندونه
است، یک هندونه انقدری است!

و انسان به این جا می‌رسد! این مراقبه‌ای که
بزرگان و اولیاء می‌گویند انسان داشته باشد، تا به
این جا نرسد. که همه یک چیزی بگویند، این برای
این که روی نفسش بایستد، یک حرف دیگر بزند.
این به خاطر این است که انسان به این جا نرسدها!

لذا خواندن قرآن و امثال ذلک هیچ فایده‌ای ندارد. اگر شب تا به صبح به نماز شب بگذرانند فایده‌ای ندارد دیگر. قرآن را هر روز یک دوره بخوانند، به جای یک حزبی که گفته‌اند اصلاً سی حزب، سی جزء بخوانند، دیگر فایده‌ای ندارد. چرا؟ چون این‌ها همه دارد روی نفس دارد انجام می‌شود، عین خوارج، قرآن می‌خواندند، بعد هم برمی‌داشتند سر زن مردم و بچه مردم را می‌بریدند^۱. هیچ! مثل خوارج! هیچ فایده ندارد. درست شد؟ خب این مسئله مسئله این است.^۲

لذا اصلاً مسئله ولایت امیرالمؤمنین باید این مسئله مخفی بماند، و خلاصه نباید ظاهر بشود، تا این که ... **لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ** ...^۳ روشن باشد. وقتی که همه چیز واضح و آشکار هست، دیگر آنجا کار کردن معنا ندارد. آنجا سفره پهن است! وقتی همه چیز روشن است، و کسی

^۱ ولایت فقیه ج ۴ ص ۲۳۰ و ۲۳۱

^۲ معادشناسی ج ۳ ص ۲۴۹

^۳ سوره الانفال (۸) آیه ۴۲

نمی‌تواند انکار بکند، دیگر آن‌جا آمدن و بر خلاف
نفس حرکت کردن دیگر در آن‌جا اصلاً معنا ندارد،
فایده ندارد.

لذا یادتان باشد من مدام به این مسئله متذکر
می‌شوم، وقتی شما خودتان یک مسئله را انجام
بدهید مهم است، نه این‌که امام زمان بیاید به شما
بگوید. اگر امام زمان بیاید به شما بگوید فایده‌ای
ندارد دیگر. باید حضور حضرت را در کنار خودتان
حس کنید و انجام بدهید، نه این‌که حضرت بیاید
بگوید. آنی که حضرت می‌گوید با آن شمائل، با آن
جلال، با آن ابّهت، با آن عظمت است، نفس در برابر
آن ابّهت و عظمت خواهی نخواهی خاضع است!
فایده‌ای ندارد. مثل این که خدا بیاید بگوید این کار
را انجام بده!

- چشم چشم چشم! می‌روم انجام می‌دهم!

و می‌رود انجام هم می‌دهد! حج انجام
می‌دهد. اما فایده ندارد. آن رشد نمی‌دهد. فعلی را
که امام علیه السلام دستور بدهد به عنوانی که او امام
است و به عنوانی که او دارای جلال است، فقط

همین قدر باعث می شود انسان گناه نکند. ولی این که ثوابی بر آن مترتب باشد و موجب تقرب بشود و موجب عبور نفس بشود و بُرش نفس باشد نیست. دستور حضرت همه جا هست. انسان باید دستور حضرت را به عنوان دستور حضرت انجام بدهد نه به عنوان این که امام است! امام است! یک امام، یک شخصیت، یک موقعیت، یک وضعیت، امام زمان! امام زمان است دیگر! امام زمان باید انجام بدهیم! باید برویم نمی دانم چه بکنیم.

این ها نتیجه چندانی ندارد، نمی گویم بی نتیجه است، ولی نتیجه اش ...

اگر شما آن حضور حضرت را در کنار خودت همیشه حس کردی و غیبت او مثل حضورت بود، آن موقع آن عملی را که انجام می دهی آن نفست را می بُرد و عبور می دهد و آن می آید و تو را حرکت به سمت آن حقیقت می دهد، چرا؟ چون ولایت حضرت، ولایت عبارت از عبور نفس است. ولایت امام علیه السلام، یعنی عبور نفس، از مرتبه ظاهر به مرتبه حق.

پس امام علیه السلام حق مطلق است، چرا ما

آن حق را فقط در ظهورش دنبال کنیم؟ چرا؟

اگر حق است همه جا حق است. اگر حق

است آن که دیگر ظهور و غیب ندارد. غیبت و ظهور

ندارد. لذا امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کسی

که در راه باشد و منتظر قیام قائم ما باشد، درست مثل

کسی است که در خیمه خود حضرت است و با آن

حضرت وجود دارد و با آن حضرت شهید می‌شود،^۱

یعنی شهادت پیدا می‌کند. هیچ تفاوتی ندارد. چرا؟

چون غیبت خودش را در همان زمان ظهور قرار

داده. و دیگر برای او تفاوتی نمی‌کند. حضرت ظهور

بکند یا نه، در روایات داریم دیگر! که تفاوتی ندارد

چه ظهور بکند چه ظهور نکند؛^۲ چون این خودش را

همیشه در کنار حضرت قرار داده. و وقتی کسی

خودش را در کنار حضرت قرار بدهد، خودش را در

حق قرار می‌دهد؛ این خیلی قوی‌تر می‌تواند از نفس

^۱ الغیبه للشیخ الجلیل محمد بن ابراهیم النعمانی رضوان الله علیه باب ۲۵
قم - مکتب فدک

^۲ رجوع شود به کتاب شریف روح مجرد ص ۳۷۲ پاورقی و ۵۱۳ و
امام‌شناسی ج ۵ ص ۱۷۹ تا ۱۹۳ و سرالفتوح ص ۵۵ تا ۷۱ و کتاب اسرار
ملکوت ج ۲ ص ۲۱۳ تا ۲۳۵ و مهر فروزان ص ۳۳ تا ۳۷

عبور کند تا این که خود حضرت در کنار باشد و بشنود و گوش بدهد. بشنود ...

دستوراتی که مرحوم آقا می دادند، آن دستورات را یک وقتی بیایند در بزنند، در خانه، آقای فلان شما از فردا یک همچین کاری را انجام بدهید: چشم چشم چشم! هر چه امر بفرمایید.

و می رود انجام هم می دهد. خوب این، این نحوه انجام بدهد، یا این که نه، احساس بکند این دستور دستور ایشان هست یا نیست، حالا برود انجام بدهد، این صد برابر قوی تر از آن است، صد مقابل قوی تر است. توجه کردید؟ این است که انسان را عبور می دهد و از نفس می گذراند و به آن واقع و حقیقت مطلب می رساند.

مرحوم آقا می فرمودند: من برای کارهایی که انجام می دادم منتظر دستور استاد نمی شدم. ایشان روششان این بود. منتظر دستور استاد نمی شدم. یک وقتی استاد به ایشان دستور می داد، خوب نمی داند دیگر. آدم وقتی نمی داند باید به او بگویند. توجه کردید؟ وقتی نمی داند باید به او بگویند. ولی

وقتی که انسان بداند، دیگر برای چه می خواهد منتظر
باشد؟ خب می داند نظرش چیست دیگر! وقتی
نظرش هست باید برود انجام بدهد. بعضی ها می آیند

پیش آدم: آقا ما می دانیم ولی شما به ما بگو!

من هم می گویم من هیچ وقت همچنین
عرائضی ندارم که من بخواهم بگویم، اگر می دانی
برو انجام بده!

حالا مثلاً یک عنوان تحریک و تشویقی و
فلان ...

ایشان می فرمودند: من هیچ گاه برای مطالبی
که احساس می کردم مورد تأیید استادم هست، منتظر
دستور او نمی شدم.

و این خیلی انسان را جلو می برده! خیلی! و
اصلاً می کشاندش در یک وادی و آن هم وقتی ببیند
این است، هی به قلب می اندازد! از آن طرف می آید
دیگر! این ها از آن طرف می آید. هی قلب و نفس و
فکر، هی می آید به او می رسد. چون خودش را
سپرده دیگر. این همانی که خودش را سپرده، از آن
طرف سیم وصل می شود. و آن دیگر خودش

اتوماتیک وار می آید و آنچه را که باید انجام بدهد
آن انجام می دهد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد